

حادثه ۱۱ سپتامبر؛ جنگ علیه تروریسم، و حاکمیت و امنیت دولتها

(یک بررسی حقوقی)

تاریخ ارائه: ۸۱/۱/۲۰ تاریخ تصویب: ۸۱/۳/۵ نویسنده: سیدکمال‌الدین محمد رفیعی*

کلید واژه‌ها

تروریسم - جنایات بین‌المللی - شورای امنیت، مجمع عمومی (سازمان ملل متحد) - قواعد آمره - تعهدات - جنایت علیه بشریت - نسل‌کشی - اقدام به جنگ - دفاع مشروع - دیوان کیفری بین‌المللی - دیوان بین‌المللی دادگستری - ممنوعیت توسل به زور - مسئولیت بین‌المللی - پیگرد قضایی.

چکیده

هر حادثه مهم، به ویژه با ابعاد جهانی، حقوق بین‌الملل را به چالش می‌کشد. وقایع ۲۱ شهریور ۱۳۸۰ (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱) آمریکا، وجدان بیدار جهانیان را در مورد نقش حقوق بین‌الملل به تأمل واداشت. توصیف حقوقی این حوادث و از آن‌رو، نوع واکنش مشروع به آنها و همچنین بررسی وجاهت حقوقی اقدامات دولت آمریکا در اعزام نیروهای مسلح به افغانستان و برکناری رژیم طالبان و سرانجام تهدید سایر دولتها از سوی آمریکا همگی با ادعای پاسخ به حملات تروریستی، موضوعات مورد بررسی مقاله حاضرند. رویکرد میلیتاریستی دولتهای آمریکا، انگلیس و رژیم غاصب صهیونیستی و افزون بر آن، توسل دولت هند به مفهوم دفاع در برابر تروریسم برای تحمیل نظرات خود به دولت پاکستان در جهت حل مناقشه دو دولت، هم‌اکنون شکل‌گیری رویه‌ای بین‌المللی را به

* آقای سیدکمال‌الدین محمد رفیعی، پژوهشگر مسائل حقوق بین‌الملل پژوهشکده علوم دفاعی دانشگاه امام حسین (ع) است. نشانی پست الکترونیکی: skrafiee@yahoo.com

منصه ظهور می‌رساند که براساس آن ممکن است دولتها بتوانند خودسرانه با ابتنا بر مفهوم "دفاع مشروع"، ممنوعیت تهدید یا توسل به زور را نادیده انگارند و مخالفت‌های داخلی یا تعارضات بین‌المللی خود را به شیوه‌ای فخرآمیز حل کنند. اما آیا در حقوق بین‌الملل شاهد تکوین چنین رویه‌ای خواهیم بود؟

کسانی که حادثه ۱۱ سپتامبر را به وجود آوردند، بدون تردید نمی‌دانستند چه پیامدهای ناخواسته‌ای را می‌آفرینند. آنها ساختمان پنتاگون و برجهای دوقلوی تجارت جهانی را نشانه گرفتند، اما تصور نمی‌کردند که افزون بر در اختیار گذاشتن فرصتی استثنایی برای جنگ سالاران امریکایی، دست‌کم دو رشته علمی حقوق بین‌الملل^(۱) و روابط بین‌الملل^(۲) را نیز با تحولات عمده مواجه خواهند ساخت. در این میان، برخی تحلیلها بر آن است که این حوادث آغازگر دوره جدیدی از سیاستهای جهانی و استراتژیهای امنیت ملی است که خود مولد نظم جدیدی براساس اولویتهای امنیت بین‌المللی خواهد بود^(۳)؛ و همچنانکه قرن بیستم در واقع با ترور فرانتس فردیناند (Archduk Franz Ferdinand) در ژوئن ۱۹۱۴ در سارایوو آغاز شد و با جنگ جهانی پیامد آن شکل گرفت، قرن بیست و یکم در ۱۱ سپتامبر آغاز شده است و این حادثه نظم و ساختار روابط و مناسبات قرن حاضر را تعیین خواهد کرد.^(۴) بنابراین، طبیعی است که حقوق بین‌الملل به مثابه بازتاب حقوقی روابط و مناسبات جدید، متناسب با این تحولات دگرگون شود و اصول و قواعد نوینی را در خود بپذیرد؛ اصول و قواعدی که به نظر می‌رسد طلایه‌های آن هم اکنون در حال ظهور است.

اما با توجه به واکنش دولت امریکا در توسل به اقدام نظامی در افغانستان و سپس تهدید نظامی پاره‌ای دولتهای جهان و نیز با نظر به قطعنامه‌های شورای امنیت، چالش اساسی پیش‌رو در این فرآیند، نقش حقوق بین‌الملل است؛ اینکه آیا اساساً حقوق بین‌الملل می‌تواند مهارتی بر سیاست قدرت باشد و بازیگران را وادارد که اهداف و منافع خود را از رهگذر اصول و قواعد آن دنبال کنند؟؛ و یا اینکه در عوض، حقوق بین‌الملل، جنگ‌افزار دیگری در زرادخانه قدرتهای بزرگ است که با توسل به مفاهیم و قواعد آن،

این قدرتها امکان آن را می‌یابند که پی‌جویی منافع و زیاده‌خواهیهای خود را کسوتی آراسته بپوشانند و ردای مشروعیت و جاهت به دوش افکنند؟! و مهمتر اینکه آیا حقوق بین‌الملل می‌تواند در دنیای منافع متعارض و قدرتهای نابرابر، نظم و امنیت را چنان مستقر سازد که برای همگان (اعم از قوی و ضعیف) صلح و عدالت در پی داشته باشد؟ یا در عوض، صلح و عدالت همچنان قربانی نظم و امنیت مطلوب دولتهای بزرگ خواهد بود؟

به هر حال در این مقاله سعی خواهد شد با بررسی مختصر پدیده تروریسم و تحلیل ماهیت حملات ۱۱ سپتامبر، و سپس مطالعه قطعه‌نامه‌های ۱۳۶۸ (۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱) و ۱۳۷۳ (۲۸ سپتامبر ۲۰۰۱) و سرانجام تحلیل حقوقی مسئله دفاع مشروع در برابر عملیات تروریستی، میزان مشروعیت اقدامات در حال جریان و یا احتمالی دولت آمریکا و مؤتلفان آن مورد ارزیابی قرار گیرد.

ماهیت حقوقی حملات ۱۱ سپتامبر (جنایت بین‌المللی یا حمله نظامی؟)

بحث در مورد تعیین ماهیت حملات ۱۱ سپتامبر، یک بحث نظری و لفاظانه صرف نیست؛ پیامد عملی این بحث، نوع واکنش احتمالی به آن را نیز مشخص، و میزان و جاهت حقوقی آن واکنش را روشن خواهد ساخت. بنابراین در این بخش بدون هرگونه اطاله کلام، مختصری درباره تروریسم در جامعه بین‌المللی تا قبل از وقایع ۱۱ سپتامبر می‌پردازیم و آن‌گاه دیدگاههای مختلف پیرامون این حادثه را ارزیابی و تحلیل می‌کنیم.

الف - تروریسم در جامعه بین‌المللی (تحلیل کلی):

نخست اینکه هیچ تعریف جهانی پذیرفته شده‌ای از تروریسم وجود ندارد و تاکنون نیز هیچ‌گونه معاهده جامعی در مورد مبارزه با تروریسم شکل نگرفته است. مجازات جرائم تروریستی اغلب براساس حقوق داخلی در دادگاههای ملی انجام می‌پذیرد.^(۵) اولین تلاش جامعه جهانی برای مبارزه با تروریسم، کنوانسیون ۱۹۳۷ ژنو در مورد پیشگیری و مجازات تروریسم بود که از سوی جامعه ملل در پی ترورهای پایان قرن

نوزدهم و اوایل قرن بیستم ارائه شده بود.^(۶) اما پس از جنگ جهانی دوم تاکنون سازمان ملل معاهداتی را طرح و به تصویب دولتها رسانده است که بدون اشاره مستقیم به تروریسم، به تعدادی از فعالیت‌های تروریستی توجه کرده‌اند.^(۷) این کنوانسیونها و پروتکلها که در واقع تروریسم را بیشتر از رهگذر اقدامات خاص تعریف کرده‌اند تا از طریق توصیف و تبیین کلی این پدیده، یک چارچوب حقوقی بین‌المللی را برای مبارزه با جرائم تروریستی مانند هواپیماربایی، گروگانگیری و... فراهم ساخته‌اند. در مجموع حدود ۱۹ معاهده بین‌المللی و منطقه‌ای در مورد مبارزه با تروریسم شکل گرفته است که اهدافی چون: کیفری محسوب شدن تصرف غیرقانونی هواپیماها و کشتیها و نیز حمله به آنها؛ ممنوعیت و مجازات جرائم علیه اشخاص مورد حمایت بین‌المللی به ویژه دیپلماتها؛ مبارزه با گروگانگیری؛ جلوگیری و ممنوعیت استفاده از برخی مواد و ابزارهای منفجره برای اهداف تروریستی؛ و ممنوعیت تأمین مالی تروریسم را مدنظر داشته‌اند.

صرف نظر از این معاهدات اسناد مهم دیگری نیز به ویژه از رهگذر قطعنامه‌های مجمع عمومی و شورای امنیت ملل متحد شکل گرفته‌اند که برخی از آنها هم اکنون بخشی از حقوق بین‌الملل عرفی‌اند. مجمع عمومی در دو سند مهم خود، در کنار سایر مسائل، به موضوع تروریسم توجه کرده است: اعلامیه روابط دوستانه (۱۹۷۰) به تعهد دولتها به خودداری از سازماندهی، تحریک، کمک یا مشارکت در فعالیت‌های تروریستی در سایر دولتها اشاره می‌کند و قطعنامه تعریف تجاوز (۱۹۷۴) نیز اعزام دسته‌ها و گروههای مسلح، شبه‌نظامیان یا مزدوران به منظور انجام فعالیت‌های مسلحانه علیه سایر دولتها را ممنوع می‌دارد. این مجمع پس از یک وقفه طولانی، در سالهای اخیر مجموعه اسنادی را تحت عنوان "اعلامیه اقداماتی برای ریشه‌کنی تروریسم بین‌المللی"^(۸) (Measures to Eliminate International Terrorism) به تصویب رسانده و هر ساله نیز بر آن تأکید ورزیده و آن را گسترش داده است. مجمع عمومی قبلاً در سال ۱۹۸۹ به منظور سازگار کردن نظرات مختلف در زمینه مبارزه با تروریسم، بدون ارائه تعریفی از تروریسم و یا ارائه قواعدی برای تمیز نهضت‌های رهایی‌بخش از آن، و ضمن محکومیت اعمال تروریستی، از دولتها درخواست کرد برای حذف تدریجی ریشه‌های بنیادی

تروریسم... از جمله استعمار، تبعیض نژادی، نقض شدید حقوق بشر، اشغال خارجی و... همکاری کنند (قطعنامه ۴۴/۲۹ دسامبر ۱۹۸۹). این گونه درخواستها، در واقع بازتاب نظرات کشورهای است که معتقدند تروریسم ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و اقتصادی دارد و برای مبارزه با آن باید از طریق حل کاستیهای بنیادی اقدام کرد. اما به نظر می‌رسد در سالهای اخیر (دست‌کم تا قبل از وقایع ۱۱ سپتامبر) قطعنامه‌های مجمع با توجه کردن به تروریسم به عنوان "اقدامات مجرمانه‌ای که با هدف و یا محاسبه ایجاد وحشت در عامه مردم، گروهی از اشخاص و یا اهداف خاصی برای اهداف سیاسی" (قطعنامه ۴۹/۶۰)، به دیدگاه کشورهای غربی نزدیک شده است که معتقدند تروریسم را باید بدون توجه به هرگونه انگیزه مرتکبان، ممنوع و قابل تعقیب و مجازات دانست.

اما اهمیت تصمیمات و اقدامات شورای امنیت به دلیل تأثیر آنها بر قاعده‌سازی بین‌المللی است. شورای امنیت نخستین بار در قطعنامه ۶۸۷ به کنوانسیون بین‌المللی مبارزه با گروه‌گانی اشاره داشت که همه اقدامات گروه‌گانی را به منزله "تجلی تروریسم" می‌دانست. هر چند که شورای امنیت در زمینه مبارزه با تروریسم در موارد خاص، تصمیمات متعددی اتخاذ کرده است^(۹) (گروه‌گانی در لبنان: قطعنامه ۵۷۹ در سال ۱۹۸۵ و قطعنامه ۶۳۸ در سال ۱۹۸۹؛ اتهام بمب‌گذاری در هواپیمای پان‌امریکن: قطعنامه‌های ۷۳۱ و ۷۴۸ در سال ۱۹۹۲، قطعنامه ۸۸۳ در سال ۱۹۹۳ و قطعنامه ۱۱۹۲ در سال ۱۹۹۸؛ اتهام دخالت سودان در تلاش برای ترور حسنی مبارک: قطعنامه ۱۰۴۴ در سال ۱۹۹۶؛ حمله به سفارتخانه‌های آمریکا در نایروبی و دارالسلام: و قطعنامه ۱۱۸۹ در سال ۱۹۹۸)، این اولین بار در قطعنامه ۷۴۸ (۱۹۹۲) بود که دخالت یک دولت در اقدامات تروریستی را "تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی" تلقی کرد. جالب توجه است که این دیدگاه یک بار دیگر در سال ۱۹۹۹ از سوی شورای امنیت تکرار شد: شورای امنیت در قطعنامه ۱۳۶۷ ضمن اعلام اینکه خودداری مقامات طالبان از توقف پناه دادن و آموزش تروریستهای بین‌المللی و سازمانهای آنها و همچنین عدم همکاری در تحویل تروریستها به دستگاه عدالت، "تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی" است، بر قابلیت اعمال فصل هفت منشور تأکید کرد.^(۱۰)

اما در رویه قضایی بین‌المللی در زمینه تروریسم (به منزله موضوع مورد اختلاف دو

یا چند دولت) تنها می‌توان به قضیهٔ "نیکاراگوا علیه ایالات متحده" اشاره کرد. در این دعوی اگرچه به "تروریسم" اشاره نشد ولی به اقداماتی توجه شد که مصادیق بارز حمایت از تروریسم محسوب می‌شوند. دیوان بین‌المللی دادگستری در ژوئن ۱۹۸۶، ضمن رسیدگی به دعوی نیکاراگوا علیه امریکا، دولت ایالات متحده را به دلیل "استخدام، آموزش، تسلیح، تأمین مالی، تجهیز، تشویق، حمایت، کمک و هدایت عملیات نظامی و شبه‌نظامی در و علیه نیکاراگوا... و قتل، زخمی کردن و آدم‌ربایی غیرنظامیان نیکاراگوا" محکوم و این دولت را ملزم به پرداخت خسارات وارده کرد. به واقع می‌توان گفت امریکا تنها دولتی است که در یک نهاد معتبر قضایی بین‌المللی به دلیل حمایت از تروریسم محکوم شده‌است.

در مجموع، با توجه به تحولات پیش‌گفته می‌توان با پاره‌ای از حقوق‌دانان برجسته همراه شد که تروریسم به موجب حقوق بین‌الملل عرفی، "جنایتی بین‌المللی" است^(۱۱) و در حوزهٔ جرایم Erga Omnes^(۱۲)، جرایم علیه بشریت و جرایم بین‌المللی قرار می‌گیرد.^(۱۳) اما باید توجه داشت که به‌رغم این توافق بین‌المللی، "صلاحیت جهانی" برای رسیدگی به جرایم تروریستی وجود ندارد و امریکا و برخی دیگر از دولتها با تحت شمول صلاحیت قرار گرفتن تروریسم در دیوان بین‌المللی کیفری مخالفت کردند؛ بنابراین به نظر می‌رسد برای تعقیب قضایی چنین جرایمی باید تا هنگام تجدیدنظر بعدی در اساسنامهٔ دیوان کیفری فقط به دادگاههای ملی تکیه کرد.

ب- حوادث ۱۱ سپتامبر

اما در مورد حوادث ۱۱ سپتامبر چه می‌توان گفت؟ در این خصوص، بدون در نظر گرفتن قطعنامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ (۲۰۰۱) شورای امنیت، دو نظر مطرح شده‌است. عده‌ای از صاحب‌نظران از جمله کوفی انان دبیرکل سازمان ملل متحد، خانم مری رایینسون کمیسیاریای عالی حقوق بشر ملل متحد و پاره‌ای از حقوق‌دانان، حملات ۱۱ سپتامبر را حائز شرایط جنایت علیه بشریت دانسته‌اند.^(۱۴) اساسنامهٔ دیوان بین‌المللی کیفری جنایت علیه بشریت را طبق فهرست خود، عملی تعریف می‌کند که "به منزله بخشی از حملهٔ گسترده و سیستماتیک هدایت شده علیه جمعیت غیرنظامی با آگاهی از آن

حمله" (۱۵) صورت می‌پذیرد؛ این اعمال شامل قتل و سایر اعمال بی‌رحمانه‌ای با همین ویژگی است که عملاً موجب درد و رنج زیاد، یا جراحات شدید بدنی و روحی شود. برخی از حقوق‌دانان حملات ۱۱ سپتامبر را با توجه به شمار زیاد تلفات و سایر شرایط، تحت شمول عنوان "جنایت نسل‌کشی" نیز دانسته‌اند. (۱۶) به هر حال، این دسته از صاحب‌نظران با توجه به جنایت‌بار بودن حملات ۱۱ سپتامبر، راه‌حل پیگرد قضایی را برای مبارزه با عاملان و آمران آن، راه‌حل مشروع می‌دانند. استدلال اول آنها این است که شواهد و مدارک علیه اسامه بن‌لادن و شبکه القاعده می‌بایست در دادگاه‌های بین‌المللی طرح و ارائه شود و فقدان دیوان بین‌المللی کیفری نمی‌تواند مانعی بر سر راه جامعه بین‌المللی برای پاسخی واقعی به این حملات تروریستی از طریق نوعی دادرسی قضایی و تأسیس یک سازوکار جایگزین مانند دادگاه‌های خاص (دادگاه یوگسلاوی سابق و دادگاه رواندا) باشد. (۱۷) گفته شده است: «بسیاری از مردم عملیات پلیسی تحت حمایت و هدایت ملل متحد به نمایندگی از جامعه بین‌المللی را علیه اعضای این توطئه مجرمانه (با هدف تعقیب و احضار آنها در نزد محاکم بین‌المللی) ترجیح می‌دهند؛ جایی که این متهمان از یک محاکمه منصفانه برخوردار می‌شوند و اگر مجرم شناخته شدند، با مجازات مناسبی روبه‌رو می‌گردند.» (۱۸) استدلال دوم به تردید در انتساب حملات ۱۱ سپتامبر به رژیم طالبان اشاره دارد که هرگونه پاسخ نظامی به آن رژیم را از نظر حقوقی با اشکال مواجه می‌سازد. (۱۹) این دیدگاه، که حتی به کارگزارهای ملل متحد نیز کشیده شد با انتقاد از عملیات نظامی در افغانستان تصریحاً بیان داشت: «ما مطمئناً احساس کردیم هیچ‌گونه فعالیت دیپلماتیک یا سایر شیوه‌های مسالمت‌آمیز برای تلاش در جهت متقاعد کردن طالبان به تحویل متهمان و نیز برای تلاش در جهت اطمینان از اینکه افغانستان پناهگاهی در اختیار تروریستها قرار نخواهد داد، مشاهده نکردیم.» (۲۰)

در واقع، توسل به زور زمانی آغاز می‌شود که عملیات اجرای قانون (Law Enforcement) به پایان رسیده باشد و اقدامات اقتصادی، دیپلماتیک، کارهای اطلاعاتی، اقدامات پلیسی و... به نتیجه نرسیده باشد. (۲۱) استدلال سوم بر ممنوعیت توسل به زور در حقوق بین‌الملل و در منشور ملل متحد متکی است. یکی از اساسی‌ترین قواعد آن است که نیروی مسلح تنها در موارد دفاع مشروع در مقابل "حمله مسلحانه" به کار می‌رود و تلافی

نظامی (حمله مسلحانه برای مجازات یا انتقامجویی) به جز در مورد دفاع مشروع، غیرقانونی است. افزون بر آن، استفاده از نیروی مسلح برای پاسخگویی به حملات تروریستی تاکنون مجادله‌انگیز بوده است.^(۲۲)

اما در مقابل، عده دیگری از صاحب‌نظران با توصیف وقایع ۱۱ سپتامبر به منزله نقض یک قاعده حقوق بین‌الملل با ویژگی *erga omnes* به دلیل توسل به زور، تهدید صلح، نقض مقررات منشور، نقض کنوانسیون لاهه ۱۹۰۷ در مورد حل و فصل صلح‌آمیز مناقشات^(۲۳)، اقدام به جنگ^(۲۴) (act of war) و حمله به حاکمیت ملی دولت امریکا^(۲۵)، عملیات نظامی علیه افغانستان را مشروع دانسته‌اند. براساس این دیدگاه، «بن‌لادن هدف مشروعی برای حمله مسلحانه است و استفاده از قدرت مرگبار علیه وی به عنوان یک اقدام "دفاع مشروع"، قتل نیست و نمی‌تواند ترور محسوب شود؛ افغانستان نیز چون در پناه دادن به بن‌لادن و شبکه او مسئول شناخته می‌شود، امریکا و انگلیس حق دارند که تمامیت سرزمینی آن را برای انهدام شبکه تروریستی بن‌لادن نقض کنند. اگر طالبان هم به کمک شبکه القاعده آمده باشند، آنها نیز هدف مشروعی محسوب می‌شوند.»^(۲۶) در واقع می‌توان گفت این دسته از صاحب‌نظران با تلقی یک مسئولیت مرکب (مسئولیت دولتی رژیم طالبان در اقدام به جنگ؛ و مسئولیت کیفری تروریستها) راه حل متصور برای دولت قربانی (در اینجا ایالات متحده) را نیز مناقشه مسلحانه به منظور نیل به دو هدف جداگانه می‌دانند؛ یعنی به کارگیری نیروی نظامی علیه مرتکبان براساس رویکرد عدالت کیفری (تعقیب، بازداشت، محاکمه و مجازات) و به کارگیری زور علیه دولت حامی تروریستها در تحقق دفاع مشروع. اینان معتقدند که ایالات متحده قربانی حمله است و در آینده نیز احتمال حملات بیشتری وجود دارد، بنابراین، حق دفاع مشروع به هرگونه پاسخ آمریکا مشروعیت می‌بخشد.^(۲۷) مبنای این توجیه آن است که «هر دولتی براساس حقوق بین‌الملل حق دارد که از خودش در برابر مرتکبان حمله مسلحانه در خاک خودش، که شامل حملات تروریستی نیز می‌شود، دفاع کند و حمله علیه دولتی که ثابت شده است در پشت آن حملات [عملیات تروریستی] قرار دارد نیز بر مبنای دفاع مشروع، قابل توجیه است.»^(۲۸)

اما مهمترین و مؤثرترین تفسیر از وقایع ۱۱ سپتامبر مربوط به پیمان آتلانتیک شمالی

حادثه ۱۱ سپتامبر؛ جنگ علیه تروریسم، و حاکمیت و امنیت دولتها _____ ۹۱

(NATO) است که در ۱۲ سپتامبر تصمیم گرفت که اعلام کند اگر مشخص شود حمله علیه آمریکا از خارج هدایت شده باشد، می‌بایست این حمله را تحت شمول ماده ۵ معاهده واشنگتن قرار داد. جالب توجه آنکه این برای اولین بار در تاریخ این اتحادیه است که ماده ۵ مورد استناد قرار می‌گیرد. این ماده مبنای مهمترین اصل پیمان آتلانتیک شمالی است که مقرر می‌دارد اگر یکی از اعضای اتحادیه هدف "حمله مسلحانه" قرار گرفت، سایر اعضا این اقدام را حمله مسلحانه علیه همه اعضا محسوب می‌دارند و برای کمک به عضو مورد حمله، اقداماتی را که ضروری به نظر برسد، انجام خواهند داد. بدین ترتیب، لرد رابرتسون، دبیرکل ناتو در تاریخ ۴ اکتبر ۲۰۰۱ در مورد تصمیم شورای پیمان آتلانتیک شمالی در زمینه اجرای ماده ۵ معاهده واشنگتن بیانیه‌ای صادر کرد.^(۲۹) بدیهی است که این تصمیم ناتو، موجب یکسان فرض شدن حملات ۱۱ سپتامبر با "حمله مسلحانه" موجب حق دفاع مشروع از نظر اعضای آن اتحادیه می‌گردد. با این حال، با توجه به رویه گذشته، طرح حق دفاع مشروع در برابر حملات تروریستی بسیار مجادله‌انگیز بوده است. و این یکسان‌انگاشتن "عملیات تروریستی" با "حمله مسلحانه" مورد تردید جدی است. در اینجا با ذکر چند نمونه، رویه بین‌المللی در مورد واکنش نظامی به تروریسم را به طور مختصر بررسی می‌کنیم.

در اکتبر ۱۹۸۵ رژیم صهیونیستی دفتر سازمان آزادیبخش فلسطین را در تونس بمباران کرد و در توضیح این عمل به شورای امنیت، دولت اشغالگر ادعا کرد تونس آگاهانه تروریست‌هایی را که به اسرائیل حمله می‌کنند پناه داده است و بنابراین آن دولت (تونس) هنگامی که آگاهانه بخشی از خاک خود را برای فعالیتهای تروریستی علیه دیگر دولتها در اختیار می‌گذارد، نمی‌تواند از حاکمیت خود دفاع کند.^(۳۰) شورای امنیت در چارچوب قطعنامه ۵۷۳ (۱۹۸۵) خود، اقدام به تجاوز مسلحانه اسرائیل علیه تونس را که نقض فاحش منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود، به شدت محکوم کرد و از دولتهای عضو خواست که اسرائیل را از توسل به چنین اقداماتی علیه حاکمیت و تمامیت سرزمینی دولتهای دیگر منصرف کنند. این قطعنامه حتی دولت تونس را در برابر از دست دادن زندگی انسانها و صدمات مادی مستحق دریافت غرامت دانست.

دولت قبلی رودزیا نیز بارها تحت عنوان دفاع مشروع علیه فعالیتهای چریکی به

همسایگانش، زامبیا، موزامبیک و آنگولا با توسل به نیروهای نظامی دست به حمله زد و شورای امنیت نیز مانند موارد حمله اسرائیل علیه اردن برای انهدام پایگاههای چریکی در سال ۱۹۶۸ و ۱۹۶۹، همه فعالیت‌های مذکور را محکوم کرد.^(۳۱)

دولت امریکا نیز در سال ۱۹۸۶ در پاسخ به قتل و جراحت آمریکاییان در جریان عملیات بمب‌گذاری در رستورانی در برلین غربی، شهر طرابلس لیبی را بمباران کرد. قصد اعلام شده این بمباران، بازداشتن از اعمال تروریستی بعدی لیبی بود و اعلام شد که این دفاع مشروع پس از آنکه دیپلماسی آرام، محکومیت عمومی، تحریمهای اقتصادی و مانورهای نظامی در متقاعد کردن سرهنگ قذافی شکست خورد، ضرورت یافت. هرچند شورای امنیت محکومیت حمله امریکا به لیبی را رد کرد اما مجمع عمومی در ۲۰ نوامبر ۱۹۸۶ با رأی ۷۹ موافق در برابر ۲۸ رأی مخالف، حمله امریکا را محکوم کرد.^(۳۲)

افزون بر آن، دولت امریکا به دنبال طرح اتهام عملیات ترور جورج بوش در جریان دیدار از کویت در سال ۱۹۹۳ نسبت به عراق، این کشور را مورد حمله نظامی (بمباران هوایی) قرار داد. این حمله با توسل به مفهوم دفاع مشروع صورت پذیرفت.

پس از عملیات بمب‌گذاری در سفارتخانه‌های امریکا در کشورهای افریقایی، امریکا مجدداً با توسل به دفاع مشروع، به سودان و افغانستان حمله موشکی کرد.

اما بسیاری از صاحب‌نظران به طور کلی واکنش نظامی در مقابل تروریسم را چه به دلیل ممنوعیت توسل به زور براساس منشور^(۳۳)، چه براساس فقدان دلیل رسمی در مورد مسئولیت بین‌المللی دولتهای ادعایی متهم و یا ممنوعیت دفاع پیشگیرانه و اقدام متقابل مسلحانه^(۳۴)، چه به علت عدم پذیرش اکثریت جامعه جهانی^(۳۵)، و چه به دلیل غیرقانونی شمرده شدن اقدام متقابل مسلحانه در برابر کاربرد زوری که به حد حمله مسلحانه نرسیده باشد^(۳۶)، مردود و غیرقانونی شمرده‌اند. این امر به ویژه از این جهت اهمیت دارد که استناد به دفاع مشروع در پاسخ به تروریسم ممکن است به راحتی به انتقام‌گیری غیرقانونی بدل شود و یا علیه اهداف و اشخاصی هدایت گردد که اصلاً منبع مستقیم آن تهدیدات نیستند.^(۳۷) با توجه به نکات پیش‌گفته می‌توان ادعا کرد که (دست‌کم تا پیش از حوادث ۱۱ سپتامبر) توسل به عملیات نظامی در قبال تروریسم ممنوع است و وجاهت قانونی ندارد. اما همان‌گونه که انتظار می‌رفت، دولت امریکا پس

حادثه ۱۱ سپتامبر؛ جنگ علیه تروریسم، و حاکمیت و امنیت دولتها _____ ۹۳

از حوادث ۱۱ سپتامبر و صدور قطعنامه‌های شورای امنیت به حمله نظامی علیه افغانستان دست یازید و کشورهای دیگری را نیز تهدید به حمله کرده‌است. این مسئله از نظر حقوقی شایان تأمل و مطالعه است که آیا اقدامات دولت آمریکا براساس قطعنامه‌های مذکور و یا با هر مبنای دیگری مورد ادعای پاره‌ای از حقوقدانان، موجه و مشروع است. بدین منظور بررسی مختصر قطعنامه‌های ۱۳۶۸ (۲۰۰۱) و ۱۳۷۳ (۲۰۰۱) شورای امنیت ضرورت دارد.

قطعنامه‌های ۱۳۶۸ (۲۰۰۱) و ۱۳۷۳ (۲۰۰۱) شورای امنیت و مجوز اقدام نظامی

شورای امنیت ملل متحد پس از حملات ۱۱ سپتامبر در روزهای ۱۲ و ۲۸ همان ماه قطعنامه‌هایی را به تصویب رساند که در نوع خود بی‌نظیر بود، به گونه‌ای که می‌توان آنها را با عظمت و اهمیت همان حملات تروریستی در حقوق بین‌الملل مقایسه کرد. این قطعنامه‌ها که رأی مثبت همه اعضا (از جمله چین) را به همراه داشت، به رغم آنکه از ابتدای صدور تاکنون مورد بحث‌های فراوان بوده‌است، مبنای لازم را برای اقدامات دولت آمریکا و متحدانش فراهم آورد تا به افغانستان حمله نظامی کنند و نه تنها به قلع و قمع شبکه القاعده پردازند، بلکه موجبات تغییر حکومت افغانستان را نیز فراهم سازند.

هر دو این قطعنامه‌ها اقدامات تروریستی را "تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی" توصیف می‌کنند و این بدان معناست که طبق ماده ۳۹ منشور، شورای امنیت در صورت احراز چنین وضعیتی از اختیارات فوق‌العاده‌ای برای اقدام برخوردار خواهد شد و همان‌گونه که در قطعنامه ۱۳۷۳ (۲۰۰۱) یادآوری شده‌است، قابلیت اعمال فصل هفت منشور، و از این رو، امکان تصمیمات قهرآمیز شورا و نیز الزام حقوقی اعضای سازمان به تبعیت از این تصمیمات (ماده ۲۵ منشور) مطرح می‌شود. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، توصیف حملات تروریستی به منزله تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی قبلاً نیز صورت گرفته بود. برای مثال، قطعنامه ۷۴۸ (۱۹۹۲) در مورد قضیه لاکربی، دخالت دولت لیبی در اقدامات تروریستی و حمایت از تروریسم را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی کرد و بر این اساس، تحریمهایی را علیه آن دولت وضع کرد. به علاوه، در مورد افغانستان نیز شورای امنیت، قابل اعمال بودن فصل هفت منشور را در قطعنامه ۱۱۲۶

(۱۹۹۹) متذکر شده بود؛ جایی که شورا خودداری طالبان از برآوردن درخواستهای قبلی این نهاد (مبنی بر توقف حمایت از اسامه بن لادن و شبکه القاعده، تحویل آنان و...) را تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی کرد و این توصیف را پس از اتهام بن لادن در دست داشتن وی در بمب‌گذاریهای ۱۷ اوت ۱۹۹۸ در سفارتخانه‌های امریکا در نایروبی و تانزانیا، در چارچوب قطعنامه ۱۳۳۳ (۲۰۰۰) نیز تکرار کرد.

نوآوری مهم قطعنامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ تأکید بر "حق ذاتی دفاع مشروع فردی و جمعی" در این شرایط خاص است. شایان ذکر است حق دفاع مشروع (براساس ۵۱ منشور)، استثنایی بر اصل ممنوعیت توسل به زور در حقوق بین‌الملل و در منشور ملل متحد (ماده ۲ (۴)) است که علی‌الاصول می‌بایست به صورت مضیق تفسیر شود. بدین معنا که «دفاع مشروع تنها در برابر "حمله مسلحانه" مجاز است»^(۳۸) و با آنکه معنای کلی حمله مسلحانه روشن نیست، صورت معمول آن اگر به جهت نقض تمامیت ارضی و استقلال سیاسی یا هر روش مغایر با هدفهای سازمان ملل صورت گیرد، موجبات دفاع مشروع را فراهم خواهد ساخت.^(۳۹) از این رو بوده است که اقدامات نظامی برخی دولت‌ها با توسل به مفاهیمی چون دفاع مشروع پیشگیرانه، دفاع مشروع برای نجات اتباع و دفاع مشروع در برابر اقدامات تروریستی همواره با واکنش منفی جامعه بین‌المللی روبه‌رو شده است.^(۴۰) به ویژه همان‌گونه که در بخشهای پیشین ذکر شد، ادعاهای دولت‌های امریکا و رژیم صهیونیستی در توسل به نیروی نظامی برای پاسخ به تروریسم، از نظر حقوقی مورد پذیرش واقع نگردید. اما چنانکه یکی از حقوق‌دانان گفته است، به نظر می‌رسد این چارچوب حقوقی هم اکنون در پی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر و براساس قطعنامه‌های مورد نظر تغییر یافته و جامعه بین‌المللی به سمت پذیرش مفهوم گسترده‌تری از دفاع مشروع قدم برداشته است.^(۴۱)

صرف‌نظر از سایر مخاطرات و محدودیتهای فرآیند فعلی مبارزه با تروریسم، اگرچنین تفسیر موسعی از دفاع مشروع را در کنار ملاحظاتی مانند اینکه «ایالات متحده قربانی یک حمله است و در آینده نیز احتمال حملات بیشتری وجود دارد [قرار دهیم]، ایالات متحده نیازمند تصویب شورای امنیت، ناتو یا هرگونه نهاد بین‌المللی دیگری قبل از پاسخهای نظامی نیست و حق دفاع مشروع، به هرگونه پاسخ امریکا مشروعیت

می‌بخشد»^(۴۲) و اگر بپذیریم که «هر کشوری جهت اتخاذ معیار برای حمایت از منافع ملی خود، آزاد و تنها قاضی است که می‌تواند با توجه به اوضاع و احوال اقدامات لازم را انجام دهد»^(۴۳) و «کشور مورد حمله، تنها داور تشخیص مؤثر بودن اقدامات خود به شمار خواهد رفت»؛^(۴۴) در این صورت به نظر می‌رسد که بستر حقوقی مناسبی برای جنگ سالاران امریکا فراهم شده است که با اتکای به آن هر کشور مخالفی را حامی تروریسم فرض کنند و برای دفاع از خود، آن را آماج حملات سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی قرار دهند.

باین حال، حقوقدانان بسیاری راه احتیاط را درپیش گرفته و تفاسیر دیگری نیز از قطعنامه‌های مورد اشاره ارائه کرده‌اند. یکی از آنها معتقد است: «در اهمیت اشاره به ماده ۵۱ منشور (حق ذاتی دفاع مشروع)، به دلیل ابهام قابل توجه آن نباید راه گزافه پیمود، زیرا شماری از استدلالها بر آن اند که بند ۳ مقدمه قطعنامه ۱۳۶۸ و بند ۴ مقدمه قطعنامه ۱۳۷۳ به ویژه نمی‌توانند به خودی خود به عنوان جوازی برای حمله نظامی به افغانستان تفسیر شوند.»^(۴۵) وی ضمن اشاره به مواردی چون عدم امکان ردّ تردید شورای امنیت در وجود حق دفاع مشروع در این شرایط خاص، خودداری شورا از توصیف این حملات به عنوان «حملات مسلحانه» موجب حق دفاع مشروع (ماده ۵۱) (با بیان حملات تروریستی بدون اشاره آشکاری به ارتباط آن با ماده ۵۱) و با مقایسه این قطعنامه با سایر قطعنامه‌های صادره شورای امنیت که در آنها به صراحت تمام، مجوز انجام اقدامات نظامی داده شده بود (موارد کره و عراق)، نتیجه می‌گیرد که شورا در قطعنامه‌های فعلی برخلاف مورد کره و عراق نه توصیه‌ای برای اقدام نظامی به عمل آورده و نه مجوزی برای آن صادر کرده است؛ و عبارات شورا در این قطعنامه‌ها فقط گویای لزوم همکاری و تعاون دولتها در مبارزه با تروریسم است.^(۴۶) وی با توجه به خودداری قطعنامه‌ها از ذکر نام طالبان (برخلاف موارد قبلی) بر آن است که این رفتار طالبان آن چنان شدید نبود که بتوان آن رژیم را به عنوان دولت حامی این حمله مسلحانه دارای یک ارتباط کافی دانست؛ برعکس خودداری شورا را باید این‌گونه تفسیر کرد که صرف پناه دادن به تروریستها ظاهراً دلیل کافی برای مسئول شمردن طالبان در «حمله مسلحانه» نیست و تفسیر موسع از عبارت «دولت حامی حملات مسلحانه» باعث

سوءاستفاده از دفاع مشروع به عنوان پوششی برای "تجاوز" خواهد شد.^(۴۷)

به هر حال، پاره‌ای از تفاسیر بر لزوم جواز مصرح شورای امنیت در مورد به کارگیری نیروی نظامی، و فقدان آن در این قطعنامه‌ها اشاره دارند.^(۴۸) این اهمیت دارد که عبارات مورد استفاده قطعنامه‌ها هرگز از سوی امریکا و انگلیس برای توجیه حقوقی اقداماتشان در افغانستان اشاره نشد، بلکه به حق دفاع مشروع مندرج در ماده ۵۱ اشاره شد.^(۴۹) این دیدگاه مؤید نظر کسانی است که معتقدند گرچه شورای امنیت مجوز پاسخ نظامی را نداده است، دولت امریکا حق دارد علیه تروریستها و گروههای تروریستی دست به اقدام نظامی بزند و دولت افغانستان (رژیم طالبان) یا هر دولت دیگری بسته به میزان توانایی یا تمایلش در پذیرش مسئولیت حمایت از اقدامات تروریستی، هدف مشروعی برای اقدام نظامی است.^(۵۰)

صرف نظر از ملاحظات پیشین، قطعنامه‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۷۳ حاوی نکات مهم دیگری نیز هستند که در جای خود، آثار عمیقی بر حقوق بین‌الملل و حاکمیت دولتها دارند. به طور مختصر باید اشاره کرد که قانونگذاری داخلی درخصوص مسائل مبتلابه با صلاحدید نهادهای حکومتی، همکاری و معاضدت قضایی با سایر دولتها، پیوستن به معاهدات، انعقاد موافقتنامه‌های بین‌المللی دو یا چند جانبه و... از حقوق حاکمیت و صلاحیت انحصاری دولتهای ملی است. از سوی دیگر، سازمان ملل متحد براساس مفاد ماده ۲ (۷) خود از هرگونه دخالت در اموری که ذاتاً جزء صلاحیت داخلی کشورهاست منع شده است. گرچه در سالهای پس از فروپاشی شوروی، شورای امنیت با توسعه اختیارات خود، در موارد خاصی این سد حاکمیت را شکسته است^(۵۱)، وضع و تحمیل تعهدات مندرج در قطعنامه‌های مورد اشاره، در نوع خود بی‌نظیر است. به نظر می‌رسد با توجه به اختلاف نظر دولتهای جهان در مورد تعریف تروریسم، شیوه‌های مبارزه با آن و سایر جنبه‌ها، و عدم تمکین بسیاری از دولتها در مقابل نظرات و طرحهای دولتهای غربی در زمینه مبارزه با تروریسم مورد نظر آنها، ایالات متحده از این فرصت استفاده کرده و طرحهای خود را در چارچوب تعهدات الزام‌آور مندرج در قطعنامه‌های اخیر شورای امنیت بر سایر دولتها تحمیل کرده است. به هر حال به اعتقاد برخی

حادثه ۱۱ سپتامبر؛ جنگ علیه تروریسم، و حاکمیت و امنیت دولتها _____ ۹۷

صاحب نظران^(۵۲)، مفاد قطعنامه‌های فوق، کاستیها و ضعفهای نظام حقوقی مبارزه با تروریسم را از رهگذر پرکردن خلأهای موجود و همچنین ضمانت اجرای مؤثر شورای امنیت بر طرف خواهد کرد.

این قطعنامه‌ها طیف گسترده‌ای از تعهدات را که شامل اقدامات اجرایی، سیاسی، قانونگذاری، مالی، بانکی و حقوقی می‌شود بر عهده دولتها می‌گذارد: همکاری فوری دولتها در محاکمه همه افراد درگیر در فعالیتهای تروریستی (عاملان، آمران، حامیان، تأمین‌کنندگان مالی، سازمان دهندگان و ...); ممنوع کردن و جلوگیری از تأمین مالی عملیات تروریستی؛ کیفری محسوب کردن تهیه و تدارک بودجه عملیات تروریستی از سوی اتباع یا در سرزمین هر دولت؛ مسدود کردن بی‌درنگ بودجه و داراییهای مالی یا منابع اقتصادی مرتبط با تروریستها و عملیات تروریستی؛ خودداری از فراهم کردن هرگونه حمایت فعالانه یا منفعلانه برای اشخاص درگیر در فعالیتهای تروریستی (از جمله جلوگیری از استخدام آنها، عدم تأمین اسلحه و ...); خودداری از تهیه پناهگاه مطمئن برای اشخاص درگیر در فعالیتهای تروریستی و حامیان آنها؛ انواعی از معاضدت قضایی (همکاری در بازجوییها یا دادرسیهای کیفری و ...); جلوگیری از جابه‌جایی تروریستها از طریق کنترل مرزی؛ مبادله اطلاعات بین کشورها در مورد مسائل اجرایی و قضایی برای جلوگیری از تروریسم؛ همکاری به ویژه از طریق انعقاد موافقتنامه‌ها و ترتیبات دو یا چند جانبه؛ عضویت هرچه سریعتر در کنوانسیونها و پروتکل‌های بین‌المللی مربوط به تروریسم؛ افزایش همکاری و اجرای کامل کنوانسیونها و پروتکل‌های مربوط به تروریسم و قطعنامه‌های خاص شورا.

شدت الزامی بودن این تعهدات، هم در ابتدای مفاد اجرایی قطعنامه ۱۳۷۳ (با اشاره به تصمیم‌گیری شورا بر اساس فصل هفت منشور)، هم در خاتمه تعهدات مذکور (با بیان "تصمیم شورا بر انجام هرگونه اقدام لازم به منظور اطمینان از اجرای کامل این قطعنامه مطابق با مسئولیتهایش بر اساس فصل ۷ منشور")، و هم با تأسیس کمیته پیگیری اجرای قطعنامه مشخص می‌گردد.

ضمناً به نظر می‌رسد قطعنامه ۱۳۷۳ با "اظهار نگرانی نسبت به ارتباط تروریسم بین‌المللی با حمل و نقل غیرقانونی مواد هسته‌ای، شیمیایی، بیولوژیک و سایر مواد

کشنده و با تأکید بر ضرورت ارتقای همکاری ملی، زیرمنطقه‌ای، منطقه‌ای و بین‌المللی برای تقویت یک پاسخ جهانی به این چالش و تهدید جدی نسبت به امنیت ملی، به دیدگاه امریکاییان نزدیک شده است که به منظور تحت فشار قرار دادن پاره‌ای از دولتها از جمله جمهوری اسلامی ایران، اتهام تلاش برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی را علیه آنها مطرح می‌کند.

اما در بازگشت به یکی از پرسشهای نخستین در زمینه مشروعیت حقوقی تغییر حاکمیت در افغانستان و همچنین تهدید سیاسی دولتها از سوی امریکا، باید مسئله دفاع مشروع مورد استناد ایالات متحده و مؤتلفان آن را بررسی کنیم.

دفاع مشروع، سرنگونی طالبان و تهدید سایر دولتها

نماینده امریکا در سازمان ملل متحد، جان نگرو پونتی (John Negroponti) اعلام کرد: «ممکن است تشخیص دهیم و تصمیم بگیریم که دفاع مشروع ما مستلزم اقدامات دیگری در مورد سایر سازمانها و سایر کشورهاست».^(۵۳)

در مورد سرنگونی رژیم طالبان و جایگزینی آن با دولتی که به هر حال با حمایت همه‌جانبه دولت آمریکا و البته با رضایت اکثر گروههای داخلی و کشورهای همسایه، به طور موقت بر سرکار آمد، تردیدی نمی‌توان داشت که توسل به دفاع مشروع چندان موجه نیست؛ چرا که اولاً وضعیت دفاع مشروع به عنوان یک استثنا بر ممنوعیت بنیادی کاربرد زور، این‌گونه اقتضا دارد که ماده ۵۱ جواز استفاده از زور را به حداقل ضرورت محدود ساخته است. از این رو، دفاع مشروع به حفاظت یا اعاده وضعیت موجود (تناسب در هدف) محدود می‌شود؛ و ابزارها و شیوه‌هایی که برای اعمال دفاع مشروع به کار می‌رود باید ضروری، و متناسب با تخلفی باشد که موجب بروز حق دفاع مشروع شده است.^(۵۴) «دفاع مشروع فقط باید برای دفع تجاوز باشد و نباید از این حدپا را فراتر بگذارد؛... نتیجتاً، قربانی تجاوز حق ندارد خاک کشور متجاوز را اشغال کند، مگر اینکه این امر برای مهار رفتار تجاوزگرایانه متجاوز و بازداشتن او از توسل به راههای نامشروع دیگر کاملاً ضروری باشد... دفاع مشروع باید به محض حصول به هدف خود پایان یابد. به عبارت دیگر، ماده ۵۱ و قاعده حقوق بین‌الملل مربوط به آن هیچ‌گونه عمل نظامی را

حادثه ۱۱ سپتامبر؛ جنگ علیه تروریسم، و حاکمیت و امنیت دولتها _____ ۹۹

که از عمل دفع تجاوز فراتر برود... اجازه نمی‌دهد و تأیید نمی‌کند.»^(۵۵) این قاعده حقوق بین‌الملل در واقع مبتنی بر نظریه دانیل ویستر، وزیر خارجه وقت امریکاست که در قضیه کشتی کارولینا ۱۸۳۷ به این ترتیب بیان شد:

«برای نشان دادن ضرورت دفاع مشروع، باید فوریت، عدم امکان فرصت، و فقدان گزینه دیگر وجود داشته باشد و اینکه اقدام متقابل نباید غیر معقول و زیاده‌ازحد باشد.»

بدیهی است که نه مطلقاً و نه مطابق رویه دولتها، دفع تجاوز و ضرورت دفاع مشروع تا سرنگونی دولت مسئول، مجاز نیست. ثانیاً همان‌گونه که گفته شد، اگر در امکان انتساب حملات ۱۱ سپتامبر به رژیم طالبان و بنابراین مشروعیت حمله به آن رژیم تردیدهای جدی وجود داشته باشد، در عدم امکان انتساب این حملات به سایر دولتها و بنابراین فقدان مشروعیت حمله به آنان تردیدی وجود ندارد.

حتی در میان کسانی که به مشروعیت توسل به زور از سوی دولت امریکا علیه رژیم طالبان اعتقاد دارند، این دیدگاه وجود دارد که این رژیم تا میزانی می‌تواند مورد حمله قرار گیرد که ممکن است برای جلوگیری از حملات آتی ضروری باشد.^(۵۶) علاوه بر آن، حتی اگر بنابر عقیده آنتونیو کاسسه، به تغییر چارچوب حقوقی در اثر حملات ۱۱ سپتامبر اعتقاد داشته باشیم و گسترش مفهوم دفاع مشروع تا شمول حملات تروریستی را بپذیریم، نمی‌توانیم به ناسحدود بودن اختیار دولت امریکا و یا هر دولت دیگر در اتخاذ هر شیوه و هر هدفی برای حمله معتقد باشیم. کاسسه خود گفته است: «تفویض اختیارات گسترده به دولت مورد حملات تروریستی، مانند اختیار تشخیص و تصمیم بر اینکه چه دولتهایی از سازمانهای تروریستی حمایت می‌کنند و تا چه میزان پذیرا یا مؤید یا مروج تروریسم‌اند، از نظر حقوقی مجاز نیست.»^(۵۷) و یکی دیگر از حقوقدانان به صراحت گفته است: «سرنگون ساختن رژیم طالبان فراتر محدوده دفاع مشروع و بنابراین غیر قانونی است.»^(۵۸)

ثالثاً استناد به قطعنامه‌های شورای امنیت برای سرنگونی دولت افغانستان نیز فاقد وجهت قانونی است، چرا که چنین اختیاری تنها بر مبنای مجوز صریح شورای امنیت امکان‌پذیر است که هیچ اشاره‌ای به آن نشده است. این مطلب به ویژه در مقایسه با مورد

هائیتی تأیید می‌شود که در آن شورای امنیت به دولت‌های عضو اجازه داد با تشکیل یک نیروی چندملیتی تحت فرماندهی واحد برای تسهیل خروج رهبری نظامی از هائیتی و ایجاد و حفظ محیطی ایمن و با ثبات... از تمامی شیوه‌های لازم استفاده کنند.^(۵۹) در این قضیه به مدد صدور مجوز صریح شورای امنیت، رئیس کودتای نظامی به نفع رئیس جمهور انتخابی کنار زده شد. در حالی که دز قطعنامه‌های اخیر، نه تنها چنین مجوزی به چشم نمی‌خورد، بلکه حتی نامی از دولت مسئول حملات، و یا حتی دولت دارنده حق دفاع مشروع یا هر حق دیگری برای اقدام، برده نشده است. مضافاً اینکه پاره‌ای از حقوق‌دانان مشهور نیز به صراحت گفته‌اند که شورای امنیت هیچ دستوری برای دست‌اندازی امریکا به حق حاکمیت افغانستان نداده و امریکا در این قضیه به ممنوعیت جنگ بی‌توجهی کرده است.^(۶۰)

از این رو، به نظر می‌رسد استقبال عمومی از سرنگونی رژیم طالبان، نه به دلیل محق دانستن دولت امریکا از نظر حقوقی برای دفع خطر از کشور ایالات متحده، بلکه به علت وضعیت خاص کشور افغانستان بوده است؛ وضعیتی توأم با جنگ داخلی چند ده‌ساله؛ ایجاد معضلات امنیتی در منطقه، نفرت عمومی داخلی از حکومت؛ و سرانجام چهره ناموجه بین‌المللی رژیم طالبان.

ژورنال علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سخن پایانی

ظاهراً دولتمردان امریکا در پرتو پیروزیهای خود در افغانستان و کوییدن بر طبل جنگ، مصمم‌اند تا آنجا که می‌توانند با تکیه بر نهادهای مشروعیت‌بخشی چون شورای امنیت، و در صورت عدم امکان، بدون توجه به سازمان ملل، تمامی دولت‌های مخالف را به تمکین در مقابل خود وادارند. از این رو، همان‌گونه که گفته شده است: «در فقدان تعریف پذیرفته شده‌ای از "تروریسم بین‌المللی"، "دولت‌های پناه‌دهنده" و اهداف و ابزارهای مبارزه، دولت امریکا به طور خودسرانه سپر بلاهایی را از میان دولت‌هایی که آنها را دوست نمی‌دارد، انتخاب کرده است...؛ اما نگرش‌گزینشی به سازمان‌های تروریستی و نیروهای شبه‌نظامی آنها و نیز نسبت به دولت‌های حامی آنها که فقط بر اولویت‌های سیاسی امریکاییان مبتنی است، نمی‌تواند مبنای درازمدتی برای ائتلاف

ضد تروریسم یا استراتژیهای متحدان باشد.» (۶۱)

از ذکر این نکته نمی توان غافل شد که تلاش دولتهای امریکا و اسرائیل در توسل گسترده به نیروهای نظامی علیه آنچه آنان تروریسم می خوانند و تهدید سایر دولتها و از جمله جمهوری اسلامی ایران به دلیل حمایت از مبارزات رهایی بخش ملت فلسطین، و حتی مناقشه اخیر هند و پاکستان بر سر ادعای دولت هند در متهم ساختن دولت پاکستان به حمایت از تروریستها (در واقع جدایی طلبان کشمیر) این مخاطره را در پی دارد که بستر حقوقی لازم برای پاره ای دولتها که در زمینه قدرت نظامی نسبت به مخالفان خود مزیت نسبی دارند فراهم شود و هر کشوری بتواند با طرح اتهام حمایت از تروریسم علیه دولتهای مخالف، به مفهوم دفاع مشروع (بازدارنده) متوسل شود. گرچه به زعم نویسنده چنین چیزی تاکنون محقق نشده و بنابراین تهدیدات دولت امریکا علیه جمهوری اسلامی ایران به کلی فاقد مشروعیت است (۶۲)، اما این رویه خطرناک نه تنها دولتهای مستقل جهان، بلکه حقوق بین الملل و عدالت هر چند نسبی جهانی را با چالش جدی مواجه می سازد. چنین امری موجب و محرک هرج و مرج در صحنه بین المللی است که دولتها، خود معیار سازی کنند، خود به داوری بنشینند و خود نیز تصمیمات را با قوه قهریه به اجرا بگذارند؛ امری که اعتبار و اهمیت حقوق بین الملل را به محاق تردید می افکند و قانون جنگل را بر جامعه جهانی حاکم می گرداند؛ «قدرتمندان هر آنچه را که بخواهند انجام می دهند و ضعفا هر چه که لازم است می پذیرند.»

اما انفعال در برابر این رویکرد تهاجمی دولت امریکا و برخی متحدان جهانی و منطقه ای آن، نه شایسته سیاست خارجی جمهوری اسلامی و نه درخور شخصیتها و مجامع علمی غیردولتی است. نهادهای سیاست خارجی ایران چه در چارچوب فعالیتهای دیپلماتیک و چه با برگزاری مجامع و همایشهای منطقه ای و فرامنطقه ای دولتی (به طور مثال در سطح سازمان کنفرانس اسلامی) و با تشویق اتخاذ مواضع رسمی مشترک با دولتهای دیگر می تواند از تکوین این رویه در حقوق بین الملل جلوگیری کند. شخصیتهای علمی (حقوقی و سیاسی) نیز می بایست با نگارش و تألیف مقالاتی انتقادی (به ویژه به زبانهای بیگانه)، سیاست فعلی دولت امریکا را به چالش بکشند. نهادهای سازمانهای علمی غیردولتی نیز بنابر وظیفه میهنی می بایست با برگزاری همایشهای

علمی بین‌المللی و با شرکت حقوقدانان و صاحب‌نظران مستقل و معتبر، گفتمان مخالفی را براساس صلح، امنیت و عدالت در حوزه ادبیات حقوق و روابط بین‌الملل در برابر سیاستهای جنگ طلبانه دولتهای امریکا و رژیم صهیونیستی ایجاد کنند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها:

- 1- Antonio Cassese, "Terrorism is also Disrupting Some Crucial Legal Categories of International Law", <[www. ejil.org](http://www.ejil.org)>, Discussion Forum on the Attack on the World Trade Center, October 20, 2001.
- 2- Grean P. Herd & Martin Weber, "Forgoing World Order Paradigms : Good Civilization vs. Global Terror", *Security Dialog* (PRIO), 32(4), 2001.
- 3- Alexei G. Arbatov, "The War against Terrorism and the Transformation of the World Order", IISS/CEPS European Security forum Brussels, 5, Nov. 2001.
- 4- The Terrorism Research Center, <[www.terroism reseach center.com](http://www.terroism_reseach_center.com)>.
- 5- Nico Schrijver, "Responding to International Terrorism : Moving the Frontiers of Interniational Law for Enduring Freedom?", *Netherland International Law Review*, XLVIII:2001, pp.271-291.
- ۶- گرهارد فن‌گلان، *درآمدی بر حقوق بین‌الملل عمومی*، ترجمه سید داود آقایی، (نشر میزان - نشر دادگستر، زمستان ۱۳۷۸)، جلد اول، ص ۳۴۴.
- ۷- برای آشنایی بیشتر با این کنوانسیونها و گزارش در مورد مشکلات موجود بر سر راه تدوین یک معاهده جامع نگاه کنید به: کامران هاشمی، "کنوانسیونهای بین‌المللی در مورد تروریسم و موقعیت جمهوری اسلامی ایران"، *فصلنامه سیاست خارجی* (سال چهاردهم)، شماره ۴، زمستان ۱۳۷۹، صص ۱۱۷۱-۱۱۵۳.
- 8- A/RES/49/60, 9 December 1994, Measurs to Eliminate to International Terrorism ; A/RES/50/53. 15 December 1995; A/RES/51/210, 17 December 1996; A/RES/52/165, 15 December 1997; A/RES/53/108, 26 January 1999.
- ۹- به نقل از:
- Nico Schrijver, *Op.Cit.*
- 10- S/RES, 1267, 15 October 1999.
- 11- Antonio Cassese, *Op.Cit.*
- ۱۲- تعهدات *erga omnes*، در سلسله مراتب تکالیف بین‌المللی برخلاف تعهدات هر دولت در مقابل دولتی دیگر، به تعهدات دولتها در قبال جامعه بین‌المللی اشاره دارند و از این رو همه دولتها در

رعایت آنها صاحب حق شمرده می‌شوند. این تعهدات با توجه به پاره‌ای همبوشانیهای نزدیک با مفاهیم قواعد آمره و جنایات بین‌المللی ممکن است مستلزم اقدام فوری دولتها یا طرح مسئولیت کیفری علیه ناقضان این تعهدات باشند.

- 13- Ikenna Emewu, "Terrorism as International Delict", <www.ejil.org>., *Op.Cit.*
- 14- Peace Watch, October / December 2001, Vol.VII, No.1, p.7.
- خانم مری رایینسون معتقد است که سازمان ملل دسته گسترده‌ای از معاهدات بین‌المللی را به وجود آورده است که می‌تواند جامعه بین‌المللی را در جلوگیری از تروریسم و تعقیب تروریستها یاری رساند.
- ۱۵- اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی، ماده ۷.
- 16- Ikenna Emewu, *Op.Cit.*
- 17- UNA - UK, Views on Current matters of International Importance, Comment.
- 18- Michael Howard, What's in a Name? How to Fight Terrorism, *Foreign Affairs*, January / February , 2002.
- 19- Fredric L. Kirgis, Terrorist Attacks on the World Trade Center and the Pentagon <www.asil.org/terrorind.htm>, ASIL Insight on Terrorist Attack.
- 20- UNA - UK, *Op.Cit.*
- 21- Syse Henrik & Grey Reichberg, "What Kind of War? 11 September and Beyond". *Security Dialog* (PRIO), 32 (4), 2001.
- 22- Alain Pellet, "No, this is not War", <www.ejil.org>., *Op.Cit.*
- 23- Ikenna Emewu, *Op.Cit.*
- 24- John Cerom, "Acts of War and State Responsibility in Muddy Watters : The Non-State Actor Dilemma", (Comment), ASIL Insights, *Op.Cit.*
- 25- Crimes of War Project, <www.crimesofwarproject.org/expert>.
- 26- Robert F. Turner, "International Law and the Use of Force in Responce to the world Trade Center and Pentagon Attacks", *Jurist. Law.* <Phtt.edu/Forum>.
- 27- H. Wayne Elliotte, "Terrorism and the Laws of War : September 11 and aftermath", expertanalysis, <www.crimesofwar.org/index>.
- 28- David Turns, Terrorism and the Laws of War, *Op.Cit.*

حادثه ۱۱ سپتامبر؛ جنگ علیه تروریسم، و حاکمیت و امنیت دولتها _____ ۱۰۵

29- NATO Speech Statement to the Press SecGen - 4 Oct. - 2001, htm. On - lin Library.

30- UN Doc. S/PV 2615, Oct.4/1985.

۳۱- قطعنامه ۲۴۸ (۱۹۶۸)، قطعنامه ۲۵۶ (۱۹۶۸) و قطعنامه ۲۶۵ (۱۹۶۹) به نقل از: گرهارد فن گلان،

همان، ص ۶۴۵.

۳۲- همان.

33- Nico Schrijver, *Op.Cit.*

۳۴- فریده شایگان، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی، (تهران:

دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، بهار ۱۳۸۰)، صص ۹۸-۹۷.

35- SC. Res 1368 (2001), 12 Cep.

36- Antonio Cassese, *Op.Cit.*

37- Carsten Stahn, "Security Council Resolutions 1368 (2001) and 1373 (2001) : What they say and What they do not say", <www.ejil.org>., *Op.Cit.*

38- Brun-Otto Bryde, "Self-Defence", *Encyclopedia of Public International Law*, North - Holland Publishing Company, Oxford. 1982, pp.212-214.

۳۹- محمود مسائلی و عالیہ ارفعی، جنگ و صلح از دیدگاه حقوق و روابط بین‌الملل، (تهران: مؤسسه

چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳)، چاپ دوم، ص ۵۰.

۴۰- برای مطالعه بیشتر به مأخذ فوق (۳۸)، صص ۶۴-۵۱ و به مأخذ زیر نگاه کنید:

آنتونیو کاسسه، حقوق بین‌الملل در جهانی نامتحد، ترجمه مرتضی کلانتریان، (تهران: دفتر خدمات

حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، زمستان ۱۳۷۰)، صص ۲۷۱-۲۶۷.

41- Antonio Cassese, *Op.Cit.*

42- H. Wayne Elliotte, *Op.Cit.*

۴۳- محمود مسائلی و عالیہ ارفعی، همان، ص ۶۳.

۴۴- جمشید ممتاز، "حق طبیعی دفاع مشروع در جنگ عراق با ایران"، در: بازشناسی جنبه‌های تجاوز و

دفاع، (تهران: دبیرخانه کنفرانس بین‌المللی تجاوز و دفاع، ۱۳۶۸)، ص ۱۸۹.

45- Carsten Stahn, *Op.Cit.*

46- *Ibid.*

47- *Ibid.*

۴۸. ذ.ک. به :

- Geir Ulfestun, "SC Resolution 1368 and Self - Defence", <www.ejil.org>. *Op.Cit.*, 21 October 2001; & Alain Pellet, *Op.Cit.*; & Henry F. Tung, "Role of Security Council on the Legal Aspects of the U.S Self Defence", <www.ejil.org>. *Op.Cit.*. & UNA - UK, *Op.Cit.*

49- S.2001/946, 7 October, 2001.

50- Michael Matheson, "Crimes of War", expertanalysis. *Op.Cit.*, September. 2001.

۵۱- برای مطالعه یک تحقیق مفصل و عالمانه در مورد گسترش اختیارات شورای امنیت در سالهای اخیر بنگرید به : فریده شایگان، همان.

52- Nico Schrijver. *Op.Cit.*

۵۳. به نقل از :

John Rempel, "International Law and International Justice. <www.mcc.org>.

54- Brun - Otto Bryde, *Op.Cit.*

۵۵. آنتونیو کاسسه، همان.

56- Michael Matheson, *Op.Cit.*

57- Antonio Cassese, *Op.Cit.*, & Jordan Paust,

58- Nico Schrijver. *Op.Cit.*

59- S/RES/940, 31 July 1993.

60- Richard Falk. "Identifying limits on Borderless Map", Canegie Council Library Point of View /htm.

61- Alexei G. Arbatov, *Op.Cit.*

۶۲- البته یکی دیگر از گزینه‌های محتمل دولت امریکا برای مشروعیت بخشی به تهدیدات یا حملات علیه ایران می‌تواند توسل به شورای امنیت باشد؛ امری که خود موضوع مقاله دیگری در این خصوص است.